

دفاع از دست دادن کنترل؛

تحولات حقوقی قتل ناشی از تحریک شدید احساسات*

□ جمشید غلاملو^۱

□ سپیده میرمجیدی^۲

چکیده

دفاع از دست دادن کنترل، دفاعی نو و ویژه برای مرتکبانی است که بر اثر رفتارهای تحریک‌آمیز بزه‌دیده، کنترل خود را از دست داده و او را به قتل می‌رسانند و در صورت استناد موفقیت‌آمیز به این دفاع نسبی، به جای قتل عمدی به قتل غیر عمدی محکوم می‌شوند. این دفاع که عمدتاً در حقوق کشورهای با نظام کامن‌لایی مطرح، و در سال ۲۰۰۹ به موجب قانون عدالت و کارآگاهان پزشکی قتل به طور مشخص وارد قوانین کیفری انگلستان شد، جایگزین دفاع تحریک شده است. مسئله اصلی این مقاله بررسی این سؤال است که چرا دفاع تحریک نسخ شد و ماهیت و شرایط دفاع از دست دادن کنترل چیست؟ تحلیل

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۲۸.

۱. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (jamshid.gholamloo@ut.ac.ir).

۲. استادیار پژوهشکده مطالعات سیاسی، روابط بین‌الملل و حقوق، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (sepideh.mirmajidi@gmail.com).

این مسئله با رویکرد تطبیقی به حقوق کیفری ایران و با روش تحلیلی - توصیفی نشان داد که در دفاع جدید تلاش شده است تا مشکلات دفاع سنتی تحریک برطرف شود. گرچه در هر دو دفاع، از دست دادن کنترل رکن اساسی است، اما برای مثال، محرک ترس از خشونت شدید که در دفاع تحریک، محرک واجد شرایطی برای دفاع محسوب نمی‌شد، اکنون همانند محرک خشم پذیرفته شده و شرط ناگهانی بودن از دست دادن کنترل نیز حذف شده است. با وجود این، در عمل همچنان برخی مشکلات و موانع استناد به این دفاع برای برخی مرتکبان باقی است که مهم‌ترین آن‌ها تأکید زیاد بر از دست دادن کنترل و اتخاذ معیار نوعی برای احراز آن است. به نظر می‌رسد شاید آگاهانه، تصمیم‌گیری و حل بسیاری از جزئیات به قضات و هیئت منصفه واگذار شده است تا آن‌ها با در نظر گرفتن تمامی واقعیت‌های هر پرونده، تصمیمی عادلانه بگیرند. همچنان که به رغم عدم پیش‌بینی دفاع از دست دادن کنترل در قوانین جزایی ایران، دادگاه‌ها در عمل به آن بی‌توجه نبوده و گاه تلاش کرده‌اند با تفسیرهای موسع خود، از ظرفیت‌های قانونی موجود برای تبدیل قتل عمدی به قتل غیر عمدی (شبه عمدی) استفاده کرده و مرتکبان را از کیفر قصاص رها سازند.

واژگان کلیدی: از دست دادن کنترل، تحریک، دفاع، خشونت، قتل.

مقدمه

در جرم قتل عمدی، گاهی با مرتکبانی روبه‌رو می‌شویم که مدعی‌اند به واسطه رفتارهای ناموجه مقتول، به قدری احساساتشان تحریک شده است که کنترل خود را از دست داده و او را به قتل رسانده‌اند. گرچه در گفتمان علمی و حقوقی ایران، وقتی از چنین قتل‌هایی سخن به میان می‌آید، اغلب به قتل زنان توسط مردان با انگیزه‌های ناموسی و حیثیتی و یا به قتل مردان توسط زنان موسوم به کتک‌خورده اشاره می‌شود (برای نمونه رک: حبیب‌زاده و میرمجیدی، ۱۳۹۱ الف: ۱۱۷-۱۵۴)، اساساً از نظر حقوق کیفری فرقی نمی‌کند که تحریک‌کننده و تحریک‌شونده، یعنی به ترتیب قاتل و مقتول، از چه جنسیتی باشند. در نتیجه، مرتکب و بزه‌دیده ممکن است مرد و زن یا همجنس باشند. پرسش این است که حقوق کیفری چه پاسخی به این گونه از مرتکبان می‌تواند داشته باشد؛ نه فقط حقوق، بلکه به طور کلی اخلاق و عدالت؟ (Cf. Edwards, 2019: 450-472)

از یکسو، با فردی مواجه هستیم که مرتکب قتل عمدی شده، و از سوی دیگر، او را به اندازه قاتلی که با انگیزه‌هایی همچون سودجویی و انتقام‌ورزی و حسادت، انسانی را کشته، قابل سرزنش نمی‌یابیم. به هر حال، حقوق دانان و سیاست‌گذاران جنایی جوامع گوناگون، دهه‌هاست که در پی برگزیدن پاسخی عادلانه به این معضل حقوقی - اجتماعی برآمده‌اند.

از نظر تاریخی، برخی کشورها در قوانین جزایی خود با پیش‌بینی این وضعیت ویژه، دفاعی اختصاصی به نام تحریک/تحریک‌شدگی^۱ را پیش‌بینی کرده‌اند که چنانچه مرتکب بتواند شرایط مقرر برای این دفاع را ثابت کند، مشمول تخفیفی محسوس شده و به جای محکومیت به قتل عمدی که مستلزم شدیدترین کیفر (حبس ابد اجباری) است، به مجازات قتل غیر عمدی ارادی (قتل عمد در حکم غیر عمد) محکوم می‌شود.^۲ نکته مهم این است که در آموزه دفاع تحریک، از دست دادن کنترل، یا به صراحت رکن این دفاع محسوب می‌شود، مانند قانون قتل مصوب ۱۹۵۷^۳ انگلستان، یا در عمل وجود آن ملاک تصمیم‌گیری دادگاه‌ها و هیئت منصفه برای احراز دفاع محسوب شده است؛ به نحوی که اکنون پس از اینکه شرایط این دفاع در طول سال‌ها به گونه‌ای قابل توجه تحول یافته، تأکید از معیار تحریک کافی به معیار از دست دادن کنترل تغییر پیدا کرده است. نمونه بارزش انگلستان است که با نسخ دفاع سنتی تحریک، دفاع جدید «از دست دادن کنترل»^۴ را با تغییراتی در سال ۲۰۰۹ تأسیس و تصویب کرده است که پیوندها و همسانی‌های زیادی با دفاع تحریک دارد.

در واقع، گرچه تأسیس دفاع تحریک مفید بوده و تا اندازه‌ای عدالت را برقرار کرده است، اما کاستی‌هایی داشت که موجب اعمال تغییرات و اصلاحاتی شد. در این پژوهش، با رویکردی تطبیقی و مطالعه آرای قضایی، تحلیل خواهد شد که چرا دفاع از دست دادن کنترل، جایگزین دفاع تحریک گردید و دفاع جدید اکنون با چه مشکلاتی

1. Provocation defense.
2. See: Coroners and Justice Act 2009, at: <<https://www.legislation.gov.uk>>.
3. Homicide Act 1957.
4. Loss of self-control defense.

روبه‌روست و چه پیامدهای حقوقی در برداشته است؟ مسئله‌ای که در پژوهش‌های انجام‌گرفته پیشین درباره دفاع تحریک بررسی نشده است.^۱ در این مقاله، ابتدا دو مفهوم دفاع تحریک‌شدگی و بزه‌دیده‌شناسی علمی به عنوان پیشینه و مبنای دفاع از دست دادن کنترل بررسی گردیده‌اند. سپس شرایط و ارکان دفاع از دست دادن کنترل و مسائلی که با آن روبه‌روست، تحلیل شده‌اند که اهمیت آن به تازگی و نو بودن این دفاع مربوط می‌شود و سرانجام در این ارتباط، گفتمان تقنینی و قضایی ایران با بررسی قوانین و نمونه آرای قضایی و مشروح مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور مورد نقد و مطالعه قرار گرفته است که به دلیل عدم پیش‌بینی مشخص دفاع موضوع بحث در حقوق کیفری ایران و تفاوت‌های موجود، بخشی مستقل به آن اختصاص یافته است.

۱. پیشینه و مبنای دفاع از دست دادن کنترل

دفاع از دست دادن کنترل، مسبوق به دفاع تحریک بوده و در واقع، نسخه بازبینی‌شده آن است. بنابراین در تحلیل دقیق آن، آگاهی از آموزه‌ها و رویه‌های مربوط به قتل ناشی از تحریک بزه‌دیده و دفاع تحریک، مفید و بلکه ضروری‌اند. پیش از بررسی دفاع تحریک، گفتنی است که از منظر بزه‌دیده‌شناسی (شاخه علمی) به وضعیت‌هایی که مقتول با رفتارهای خود موجب برانگیختگی مرتکب و واکنش جنایی او علیه خود می‌شود، در قالب مفاهیمی مانند «بزه‌دیده مقصر» توجه شده است (رایجیان اصلی، ۱۳۹۹: ۲۳۶-۲۳۳؛ رحیمی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۶۸-۱۶۹؛ برجس و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۶). مفهوم «شتاب‌دهندگی بزه‌دیده»^۲ نیز دقیقاً تعبیری نسبتاً همسان از نقش بزه‌دیده در بزه‌دیدگی خود بر اثر ارتکاب رفتاری تحریک‌آمیز است (فرضی‌پور، رایجیان اصلی و دارابی، ۱۴۰۰: ۹۹؛ شیری، ۱۳۹۳: ۱۴۱/۲). البته بر خلاف تحریک که با بزه‌دیده‌ای مقصر و سرزنش‌پذیر مواجه هستیم،

۱. برای نمونه در پژوهش‌های زیر، تحولات اخیر دفاع تحریک و تأسیس جدید دفاع از دست دادن کنترل و مسائل مرتبط با آن، که موضوع این مقاله است، تحلیل نشده‌اند: پورباقرانی و حیدریان دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۳۳-۵۶؛ جوان‌جعفری و شاهیده، ۱۳۹۲: ۱۲۷-۱۵۴؛ پاک‌نهاد، ۱۳۸۵: ۹۹-۱۰۳.

2. Victim precipitation.

در شتاب‌دهندگی لزوماً این گونه نیست و ممکن است بزه‌دیده بدون اینکه مرتکب تقصیر یا رفتار سرزنش‌آمیزی شده باشد، در بزه‌دیدگی خود نقش ایفا کند؛ مانند ایجاد موقعیت‌هایی توسط بزه‌دیده که به سبب زندگی عادی افراد مربوط می‌شود و خطر بزه‌دیدگی را افزایش می‌دهد (شاهیده، ۱۳۹۳).

شرایط قوانین مربوط به تحریک‌شدگی در کشورهایی که دفاع تحریک را در قوانین جزایی خود پیش‌بینی کرده‌اند، متفاوت است که این امر، تعمیم دقیق ارکان این دفاع را کمی دشوار می‌کند؛ مثلاً بسیاری از ایالت‌های آمریکا، رکن «خشم ناگهانی»^۱ را که در نظام‌های کامن‌لایی مسبوق به سابقه است، حفظ کرده‌اند و اتهام قتل عمدی مرتکب، معمولاً با وجود سه شرط، به قتل غیر عمد ارادی/قتل عمد در حکم غیر عمدی^۲ تقلیل می‌یابد: نخست، از نظر ذهنی لازم است که متهم در حالت خشم ناگهانی بسیار شدیدی که قرار گرفته، مرتکب قتل شده باشد؛ دوم، از نظر عینی شرط است که این خشم خیلی شدید، معلول تحریک کافی^۳ باشد؛ سوم، لازم است که متهم فرصتی برای آرامش یافتن نداشته باشد (Buchhandler-Raphael, 2020: 1823). برخی حقوق‌دانان این شروط را این گونه بیان کرده‌اند: ۱- باید اثبات شود که تحریک متعارفی وجود داشته است، مانند ضرب و جرح شدید، منازعه و زنا یا مرد متأهل؛ ۲- اثبات شود که متهم در عمل تحریک شده است؛ ۳- اثبات شود که انسان متعارفی که به این نحو تحریک می‌شود، در فاصله زمانی میان تحریک و قتل به آرامش باز نمی‌گردد؛ ۴- اثبات شود که متهم نباید در عمل در آن فاصله زمانی به آرامش رسیده باشد (لفیو، ۱۳۹۷: ۱۹۲).

گرچه در ظاهر شرطی وجود ندارد که مستلزم اثبات این امر باشد که فرد تحریک‌شده باید کنترل خود را از دست داده باشد تا بتواند از دفاع تحریک استفاده کند، اما در تفسیر حقوق‌دانان و در رویه قضایی آن را شرط می‌دانند. مفهوم از دست دادن کنترل اغلب توسط دادگاه‌ها هنگام تبیین این معیار استفاده می‌شود که آیا تحریک به اندازه

1. Heat of passion.

همان طور که گفته خواهد شد، در انگلستان به موجب قانون ۲۰۰۹، بر خلاف دفاع تحریک، ناگهانی بودن برای استفاده از دست دادن کنترل شرط نیست.

2. Voluntary manslaughter.

3. Adequate provocation.

کافی شدید و از نظر عینی معقول و متعارف بوده است؟ بر این پایه، تحریک فقط زمانی کافی است که یک فرد متعارف یا عادی به طور مشابه کنترل خود را در نتیجه تحریک از دست بدهد. در برخی قوانین، نظریه از دست دادن کنترل به رکن آرامش یافتن پیوند زده می‌شود. بر این اساس، شرط استفاده از دفاع تحریک این خواهد بود که متهم باید پیش از فاصله بین تحریک و ارتکاب قتل که در آن فردی با عقل و خلق و خوی عادی، آرامش خود را بازمی‌یابد، مرتکب قتل تحریک کننده شده باشد (ibid.).

همچنین در مورد اینکه آیا مرتکبان باید حتماً کنترل کامل خود را از دست بدهند تا بتوان ادعای تحریک‌شدگی آن‌ها را پذیرفت، رویکردها متفاوت است؛ برای مثال در برخی از حوزه‌های قضایی ایالات متحده آمریکا، قاتلان تحریک شده ملزم نیستند تا ناتوانی کامل خود را در کنترل رفتار اثبات کنند، بلکه کافی است اثبات کنند که افراد عادی نیز در شرایط مشابه به همین ترتیب تحریک شده و می‌شوند. با این حال، برخی دیگر از حوزه‌های قضایی، متهم را ملزم به اثبات ناتوانی کامل در اعمال کنترل خود می‌کنند. بر پایه نظر این دادگاه‌ها، برای اینکه پذیرش تحریک از نظر عینی معقول و متعارف باشد، متهمان باید اثبات کنند که هنگام ارتکاب جرم، کنترلشان را از دست داده بوده و قادر به خودداری از ارتکاب قتل نبوده‌اند. آن‌ها همچنین وضعیت روانی وخیم متهم را در نظر می‌گیرند و بر این نظرند که از دست دادن کنترل، یک نوع اختلال روانی یا احساسی شدید است؛ ... حالتی که بر قابلیت قضاوت و تصمیم‌گیری فرد به گونه‌ای غلبه می‌کند که موجب می‌شود تا او به نحوی کنترل‌نشده‌ی رفتار کند (Cf. Litton, 2014: 725 & 733).

می‌توان گفت رویکردی قائل است که قتل ناشی از تحریک‌شدگی متعارف به رغم وجود قصد و سوءنیت، به جهت از دست دادن کنترل عادی خود به قتل غیر عمدی تقلیل می‌یابد و رویکرد دیگر با ناکافی دانستن اثبات از دست دادن کنترل عادی، بر این باور است که مرتکب «باید اثبات کند که خشم او تا آنجا کشیده شده که توان طبیعی او را برای بررسی و تحلیل افکار مربوط به قتل سلب نموده است، نه اینکه فقط کنترل عادی خود را که او را قادر به مقاومت در مقابل هر تحریکی به کشتن دیگری می‌سازد، از بین برده است» (لفیو، ۱۳۹۷: ۱۹۱) که طبیعتاً رویکردی سختگیرانه محسوب می‌شود.

تحریک‌شدگی مرتکب در انگلستان، یک دفاع کاملاً کامن‌لایی است که بر از دست دادن ناگهانی و موقت کنترل خود، متعاقب پرونده دافی در سال ۱۹۴۹^۱ استوار گردید. نخستین تعریف تحریک نیز در همین پرونده ارائه شد که آن را این‌گونه توصیف می‌کرد:

«برخی رفتارها یا مجموعه‌ای از رفتارهای انجام‌شده [یا کلمات بیان‌شده] ... که در هر شخص متعارفی و به طور واقعی نسبت به متهم، باعث از بین رفتن ناگهانی و موقتی کنترل خود شود؛ به نحوی که متهم را چنان متأثر سازد که موجب شود او برای لحظاتی تسلطی بر ذهنش نداشته باشد» (Holton & Shute, 2007: 50).

ملاحظه می‌شود که در این تعریف کلاسیک، از دست دادن کنترل کاملاً در قلب دفاع تحریک قرار دارد؛ همان دیدگاهی که بعداً در بخش ۳ قانون قتل ۱۹۵۷ اعمال و دفاع قانونی تحریک پیش‌بینی گردید.

دفاع تحریک به عنوان یک دفاع کیفری با منشأ کامن‌لایی، در نوشته‌های حقوق‌دانان کیفری ایران بیشتر به عذر تحریک مشهور است که اغلب هر گاه در مقام تحلیل قتل در فراش موضوع ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم تعزیرات) برآمده‌اند (اردبیلی، ۱۴۰۰: ۱۳۳/۳؛ سلیمی، ۱۳۸۴)، از یکسو درباره علت و مبنای معافیت شوهری که همسرش را با مردی در حال زنا می‌بیند، به چنین نهادی اشاره می‌کنند و از سوی دیگر، به نمونه‌های خارجی چنین معافیتی به ویژه در حقوق کیفری فرانسه استناد کرده‌اند (صمدی، ۱۳۴۰: ۶۹-۵۹؛ رحمدل، ۱۳۸۴: ۱۵۹-۱۸۲).^۲ البته برخی با این تفسیر موافق نیستند و معافیت شوهر را در قتل فراش، صرف‌نظر از مبنای آن، حکم فقهی و از باب جهت خاص سقوط کیفر قصاص بیان می‌کنند (سبزواری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۰۵/۳؛ غلامی، ۱۳۹۶: ۱۷۵). برخی مهدورالدم بودن مقتولان،^۳ و برخی دیگر از حقوق‌دانان نیز ماهیت حقوقی

1. R v Duffy, 1949.

۲. گفتنی است که بر خلاف قانون ۱۸۱۰، چنین مقرره‌ای در قانون جزای کنونی فرانسه موجود نیست و در واقع، ارتکاب قتل توسط مرد به خاطر تحریک ناگهانی ناشی از خیانت همسر، دیگر دفاع یا عذر محسوب نشده و مرتکب به مجازات قتل عمدی محکوم می‌شود.

۳. بر مبنای حکم ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی و یکی از شروط کیفر قصاص که در منابع فقهی معتبر نیز مورد اشاره قرار گرفته است (از جمله: نجفی، ۱۳۹۲: ۱۴۷/۲).

معافیت مرتکب را اجازه قانون دانسته‌اند (آقایی‌نیا، ۱۳۹۹: ۲۸۲). به نظر می‌رسد حکم ماده ۶۳۰ و مجازات نشدن شوهر به خاطر قتل زانی و زانیه، انطباق دقیقی با دفاع مشروع ندارد؛ از جمله اینکه رعایت ترتب دفاع و متناسب بودن آن شرط نیست. افزون بر این، صرف نظر از هر ماهیت حقوقی قابل تصور برای آن، شرایط این ماده خواسته یا ناخواسته با ارتکاب قتل بر اثر تحریک شدگی، قرابتی محسوس و مستقیم دارد و چه بسا از نظر پیشینه فقهی در تشریح چنین حکمی نیز مؤثر بوده است (صادقی، ۱۳۹۹). در واقع، مردی که همسرش را در آغوش مردی دیگر در حال زنا مشاهده می‌کند و در اثر خشم و عصبانیت ناگهانی^۱ ناشی از چنین خیانت عاطفی و حیثیتی، آن‌ها را به قتل می‌رساند، از نظر قانونی به نوعی معذور محسوب شده است. در حقوق کیفری ایران با توجه به صراحت ماده یادشده، مرتکب در چنین شرایطی، به طور کلی فاقد هر گونه مسئولیت کیفری بوده و البته به موجب همین ماده مجاز به کشتن است و بر همین پایه، به نوعی از جهات اباحه/موجهه نسبی است. گرچه قتل در فراش به عنوان یکی از موانع مسئولیت کیفری در بخش چهارم قانون مجازات اسلامی بیان نشده است، ولی با توجه به اینکه با تصریح ماده ۳۰۲ و تبصره ۱ آن، مرتکب مشمول هیچ مجازاتی اعم از کیفر قصاص، دیه و تعزیر نمی‌شود و حتی به حکم ماده ۶۳۰، اجازه قانونی ارتکاب قتل نیز به او داده شده، از نظر حقوقی می‌توان آن را نوعی عامل زائل‌کننده مسئولیت کیفری محسوب کرد؛^۲ یعنی بر خلاف دفاع یا عذر تحریک در نظام کامن‌لایی که دفاعی نسبی است و مسئولیت را کلاً منتفی نمی‌سازد، مرتکب در ماده فوق هیچ گونه مسئولیت کیفری ندارد.

به هر حال، حقوق کیفری کنونی ایران در ارتباط با دفاعیات مانع مسئولیت کیفری یا موجب کاهش مسئولیت کیفری، بر این ایده استوار است که یا مرتکب واجد ارکان مسئولیت کیفری (عقل و بلوغ و اراده مندرج در ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی) بوده

۱. جمله‌های «در حال زنا... مشاهده کند» و «در همان حال آنان را به قتل برساند»، نوشته شده در ماده ۶۳۰، دلالت روشن و آشکاری بر ناگهانی و آنی بودن مشاهده و قتل دارد.

۲. برای دیدن نظر مخالف که حکم ماده ۶۳۰ را عذر یا عامل معاف‌کننده کیفر و نه مسئولیت تفسیر می‌کند، ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۰.

و دارای مسئولیت تام است و یا با فقدان ارکان مسئولیت (مانند دفاع مشروع، جنون و اکراه)، به طور کلی فاقد مسئولیت کیفری است. بدین سان برای وضعیت‌های بینابینی که متأثر از اخلال نسبی در عقل و ادراک و اراده و... هستند، مانند قتل ناشی از تحریک‌شدگی، قائل به معذوریت برای مسئولیت‌پذیری کیفری نیست. گفتنی است که آنچه در بند پ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی به عنوان یکی از جهات کیفیات مخففه مجازات پیش‌بینی شده است، از یکسو منحصر به جرایم تعزیری است و شامل قتل عمدی که مستلزم کیفر قصاص است، نمی‌شود و از سوی دیگر تنها متوجه کاهش یا تبدیل مجازات است، نه مانع یا کاهش‌دهنده مسئولیت.

به هر روی، حکم ماده ۶۳۰، نه تمام مسئله ارتکاب قتل و سایر جنایات در وضعیت تحریک‌شدگی را پوشش می‌دهد، و نه دفاع تحریک و از دست دادن کنترل، محدود به شرایطی است که در این ماده آمده است. به همین جهت است که می‌توان مدعی شد حقوق کیفری ایران از بُعد هنجاری و تقنینی، به ارتکاب قتل در وضعیت طغیان شدید احساساتی مانند خشم و ترسی که از مقتول نشئت می‌گیرد و خود عاملش است، چندان نیندیشیده و به بیانی ساده، مسئله را عمداً یا سهواً ندیده است. با وجود این، دادگاه‌ها در هنگام محاکمه و صدور رأی، به قتل‌هایی که بر اثر تحریک‌شدگی مرتکب توسط مقتول رخ داده است، بی‌توجه بوده و آن را به عنوان بخشی از واقعیات پرونده مدّ نظر قرار می‌دهند، گرچه از نظر قانونی، مجال چندان برای تأثیر آن در حکم صادره نمی‌یابند.^۱ همان طور که پیشتر گفته شد، دفاع تحریک با تحولاتی روبه‌رو شده که بیش از همه در انگلستان جلوه تقنینی و مشخصی پیدا کرده است و این دفاع در سال ۲۰۰۹ و به موجب بخش‌های ۵۴ تا ۵۶ قانون عدالت و کارآگاهان پزشکی قتل^۲ نسخ شده و دفاع از دست دادن کنترل جایگزین آن گردیده است که شرایط این دفاع جدید مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. برای نمونه، در مشروح مذاکرات برخی آرای وحدت رویه اضرائی هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به طور مشخص به تحریک‌شدگی قاتل و از دست دادن کنترل توجه شده است که در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲. در این مقاله زین‌پس، قانون ۲۰۰۹.

۲. شرایط دفاع از دست دادن کنترل

در جرم قتل، گاه شرایطی وجود دارند که گرچه وجودشان مانع تحقق مسئولیت کیفری مرتکب نمی‌شوند، اما مسئولیت کیفری او را به نحوی محسوس کاهش می‌دهند. دفاعیات از دست دادن کنترل، تحریک و مسئولیت کاهش‌یافته^۱ از همین دسته‌اند. براینده موفقیت‌آمیز این نوع از دفاع، معمولاً محکومیت به جرم و مجازاتی خفیف‌تر است؛ ولی از نظر حقوقی با موضوع تخفیف مجازات تفاوت داشته و در حوزه مسئولیت کیفری قرار می‌گیرد و به طور مشخص، مسئولیت مرتکب را از قتل عمدی به قتل غیر عمدی تقلیل می‌دهد. باید توجه داشت که کیفر حبس ابد اجباری در حقوق کیفری انگلستان و کشورهای مشابه، امکان قانونی تخفیف مجازات را دشوار می‌سازد. به نظر می‌رسد به همین علت است که دفاعیاتی ویژه همچون مسئولیت کاهش‌یافته و تحریک و از دست دادن کنترل، تنها درباره جرم قتل عمدی مطرح شده تا با تقلیل مسئولیت قاتل از قتل عمدی به غیر عمدی، دادگاه ملزم به تعیین کیفر حبس نباشد.

بنابراین با در نظر گرفتن این مسئله که دفاع از دست دادن کنترل، نوعی دفاع جزئی، نسبی یا ناقص^۲ (Elliott & Quinn, 2014) است، باید ارکان و شرایط آن مورد بررسی قرار گیرد. به طور خلاصه، دفاع از دست دادن کنترل بر مبنای حقوق کیفری انگلستان، بخش ۵۴ قانون ۲۰۰۹، سه عنصر اساسی دارد:

نخست، قتل باید در نتیجه از دست دادن کنترل مرتکب رخ داده باشد؛ اما در عین حال نباید در نتیجه تمایل مرتکب به انتقام‌جویی ارتکاب یافته باشد. دوم، از دست دادن کنترل باید معلول یک محرک واجد شرایط^۳ باشد. این محرک واجد شرایط می‌تواند ناشی از ترس متهم از خشونت‌دیدگی شدید (محرک ترس) یا ناشی از اعمال یا گفته‌هایی باشد که شرایط فوق‌العاده سخت و وخیمی را ایجاد کرده و باعث می‌شود تا متهم

1. Diminished responsibility.

گفتنی است که دفاع مسئولیت کاهش‌یافته، دفاعی مستقل محسوب شده و متفاوت از دفاع تحریک و از دست دادن کنترل است (ر.ک: حبیب‌زاده و میرمجیدی هِشجین، ۱۳۹۱: ۳۱-۵۲).

2. Partial defense.

3. Qualifying trigger.

احساس موجهی پیدا کند که مورد ستم‌دیدگی شدید قرار گرفته است (محرک خشم)، یا به واسطه خیانت جنسی همسر باشد. سوم، باید ادله‌ای وجود داشته باشد که اثبات کند فردی با جنسیت و سن متهم، با میزان عادی و متعارف تحمل و خویشتن‌داری و در شرایط متهم، ممکن بود در همان شرایط، همان واکنش یا واکنشی مشابه با متهم را نشان می‌داد (Parsons, 2015: 94).

دو عامل از دست دادن کنترل و وجود محرک واجد شرایط، ماهوی‌اند و شرط سوم تقریباً شکلی و اثباتی است؛ یعنی شرط وجود ادله‌ای که اثبات کند هر فردی با جنسیت و سن مرتکب و با درجه متعارف تحمل و خویشتن‌داری و در شرایط مرتکب، عیناً یا مشابه با او واکنش نشان می‌داد.

۱-۲. محرک‌های واجد شرایط

اینکه چه محرک‌هایی می‌توانند برای از دست دادن کنترل پذیرفتنی باشند، به طور مشخص احصا نشده‌اند، ولی رویه قضایی حاکم بر دفاعیات تحریک و دفاع از دست دادن کنترل، احساسات شدیدی همچون خشم، ترس، استیصال و ناامیدی را که معلول رفتارهای ناموجهی مانند خشونت‌دیدگی شدید^۱ و خیانت جنسی باشند، به عنوان عاملی قابل قبول و متعارف مورد پذیرش قرار می‌دهند که البته همچنان تعریف کاملاً مشخصی نیز از احساسات شدید یادشده ارائه نشده است.

یکی از محرک‌های واجد شرایط، احساس خشم^۲ است که البته در نسخه‌های قدیمی دفاع تحریک نیز مورد پذیرش بود؛ یعنی وقتی حرف‌های خاصی گفته یا رفتارهایی توسط قربانی انجام شده باشد که منجر به شرایط خیلی خطرناکی شود، به نحوی که موجب شود مرتکب (تحریک‌شونده) احساس موجهی پیدا کند که تحت ظلم شدید قرار گرفته است، برانگیخته‌شدن او پذیرفتنی می‌شود. به عبارت دیگر، با محرک خشم باید ثابت شود که از دست دادن کنترل، مربوط به رفتار یا رفتارهایی است که انجام شده یا چیزهایی است که گفته شده (یا هر دو) که اولاً، وضعیتی با ویژگی

۱. اعم از خشونت‌های بدنی مانند ضرب و جرح و خشونت‌های روانی مانند گفتارها و اظهارات آزاردهنده و تحقیرآمیز.

2. Anger.

فوق‌العاده شدید ایجاد کرده و ثانیاً، باعث شده متهم برای خود توجیه کند که تحت ستم شدید قرار گرفته است. اما پرسش این است که چه رفتارهایی، شرایطی را به وجود می‌آورد که ماهیت فوق‌العاده شدید و دشواری داشته و مورد ستم واقع شدن را برای مرتکب موجه می‌سازد؟ روشن است که این رفتارها یا گفته‌های قربانی که موجب خشم و در نتیجه، تحریک مرتکب به ارتکاب جرم علیه او می‌شود، باید ناموجه و در عین حال معقول برای واکنش شدیدی همچون جرم باشد؛ مانند ضرب و جرح و خشونت‌دیدگی‌های شدید مرتکب یا نزدیکان او توسط مقتول.

بنابراین، هر رفتار و گفتار ناخوشایندی از سوی بزه‌دیده، تحریک موجهی برای ارتکاب جرم علیه او محسوب نمی‌شود. عبارت‌های خشونت شدید و شرایط وخیم و احساس موجه‌مورد ظلم شدید واقع شدن در بخش ۵۵ قانون ۲۰۰۹، به خوبی بیانگر این ایده است؛ برای مثال، اگر زنی از خروپف همسرش به ستوه آمده و او را به قتل برساند یا اگر مردی به خاطر پرچانگی کردن همسرش (صرف‌نظر از محتوای حرف) خشمگین شده و او را بکشد، بعید است که بتواند از مزیت دفاع از دست دادن کنترل بهره‌برد. در مثال‌های یادشده، گرچه خروپف و پرچانگی کردن، ناخوشایند و معمولاً عصبی‌کننده هستند، ولی به نظر نمی‌رسد که بتوانند عاملی قابل قبول برای قتل فرد توسط همسر یا فرزند گردند و بتوان قاتل را سزاوار استفاده از دفاع دانست. همین‌طور چنانچه پدری از فرزندش به خاطر اهمال در انجام تکالیف درسی و بازی با تلفن همراه خشمگین شده و بر اثر خشم زیاد، کنترلش را از دست بدهد و او را به قتل برساند، نمی‌تواند از دفاع از دست دادن کنترل خود برای رهایی از مجازات قتل عمدی استفاده کند. با این حال به نظر می‌رسد دشنام دادن و پرتاب لیوان توسط مقتول به سمت قاتل، آنگاه شروع به کتک زدن و دنبال کردن او تا حیاط خانه و ایراد ضرب با آچار چرخ بر پهلو وی و نهایتاً دنبال کردن او تا خیابان و کوبه‌های اطراف و شکافته شدن گوش مرتکب بر اثر اصابت آچار چرخ که به شهادت شهود نیز رسیده است، مصداق روشنی از رفتار و گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده باشد (پرونده شماره ۸۳/۲۸۸ج۱۰۱، قابل دستیابی در سامانه ملی آرای قضایی).

گاه احساس شدیدی که در خشونت‌دیده شکل می‌گیرد، خشم و عصبانی شدن

نیست، بلکه احساس ترس و یا استیصال است. یکی از مشکلات دفاع تحریک سنتی این بود که تنها به احساس خشم ناشی از رفتارهای مقتول توجه می‌کرد و آن را موجبی احتمالی برای از دست دادن کنترل و در نتیجه، بهره‌مندی از دفاع می‌دانست. بدین‌سان برای مثال و به طور مشخص، زنانی که به واسطه احساس ترس شدید حاصل از خشونت‌دیدگی، مرتکب قتل آزارگر خود می‌شدند، موفق به استناد به دفاع تحریک و کاهش مسئولیت خود نمی‌شدند. در قانون ۲۰۰۹ و دفاع از دست دادن کنترل، ترس^۱ برای نخستین بار به عنوان دلیلی برای از دست دادن کنترل مورد قبول قرار گرفت (بخش ۵۵ قسمت ۳). همین‌جا لازم به بیان است که در دفاع سنتی تحریک، ناگهانی بودن از دست دادن کنترل به واسطه محرک‌های واجد شرایط ضروری بود که این شرط دست‌کم مانعی جدی برای مرتکبان زن در استناد به دفاع تحریک محسوب می‌شد. حال آنکه به رغم وجود اشتراکات زیاد، شرایط زنان خشونت‌دیده‌ای که آزارگر خود را می‌کشند، حسب هر پرونده، منحصر به فرد است. برای مثال، بر خلاف یک مرد خشمگین، یک زن عصبانی احتمالاً بدون اینکه خشمی جنون‌وار از خود نشان دهد، ممکن است خونسرد رفتار کرده و آزارگرش را در حال خواب و زمانی که دیگر خشوتی وجود ندارد، بکشد؛ مانند پرونده خانم ربکا ملون^۲ در سال ۲۰۱۲ که در کمال خونسردی همسرش را که مشغول صحبت با تلفن بود و هیچ رفتار خشونت‌آمیزی نداشت، با شلیک گلوله به قتل رساند و سپس روی کاناپه نشست، سیگاری روشن کرد و جان دادن همسرش را تماشا کرد. تحقیقات نشان داد که ملون، قربانی خشونت‌های مستمر همسرش بود، ولی او ناامید از عدم موفقیت در استناد به دفاع مشروع و نیز دفاع تحریک، ترجیح داد برای خلاصی از مجازات قتل عمدی درجه نخست، با دادگاه معامله کند^۳ و در قبال اقرار به جرم، به قتل عمدی درجه دوم با بیست سال حبس محکوم شود (Buchhandler-Raphael, 2020: 1817). بر همین اساس، در قانون ۲۰۰۹ (به‌موجب بخش ۵۴ قسمت ۲)، شرط ناگهانی بودن از دست دادن کنترل حذف شده و

1. Fear.
2. Rebekah Mellon.
3. Plea agreement.

دیگر شرط نیست.

افزون بر خشونت‌دیدگی شدید، خیانت جنسی^۱ نیز یک محرک واجد شرایط برای تحریک‌شدگی قابل قبول برای استفاده از دفاع از دست دادن کنترل است. حتی سخنی که دلالت بر خیانت جنسی باشد نیز همانند رفتار خیانت‌آمیز می‌تواند پذیرفتنی باشد. در بخش ۵۵(۶)(a) قانون ۲۰۰۹، خیانت جنسی صراحتاً محرکی واجد شرایط برای خشم و تحریک‌شدگی در نظر گرفته شده است. در حقوق کیفری ایران نیز مطابق با ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی (کتاب پنجم تعزیرات)، چنانچه مردی زناي زنش با دیگری را مشاهده کند و زانی و زانیه را به قتل برساند، مجازات نخواهد شد و شاید به تعبیری درست‌تر فاقد مسئولیت کیفری خواهد بود. در واقع، حکم این ماده مصداقی از خشم بسیار شدید و ناگهانی است که مرد با مشاهده خیانت جنسی زن خود به آن دچار می‌شود و با از دست دادن کنترل خود، دست به ارتکاب قتل عمدی می‌زند. البته این فرض صرفاً زمانی با دفاع از دست دادن کنترل منطبق خواهد بود که مرد به گونه‌ای خشمگین شده باشد که واقعاً کنترلش را از دست بدهد، حال آنکه چنین موضوعی شرط بهره‌مندی از حکم ماده ۶۳۰ با توجه به اطلاق آن نیست.

مطابق با بخش ۵۴ قانون ۲۰۰۹، باید ادله کافی وجود داشته باشد که وجود محرک‌های واجد شرایط و از دست دادن کنترل را اثبات کند. در واقع، قاضی باید به اقتناع برسد که ادله کافی برای طرح هر یک از این دو رکن فوق وجود دارد. در این صورت، برعهده دادستان است که خلاف آن را ثابت کند و هیئت منصفه را متقاعد کند که یک یا چند مورد از شرایط فوق وجود نداشته است. به نظر می‌رسد آنچه در این میان می‌تواند «معقول بودن واکنش مرتکب در برابر رفتار و گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده» را ارزیابی کند، بررسی عملکرد روانی مرتکب است؛ زیرا نشانه‌های پاره‌ای از بیماری‌های روانی، ارتباط مستقیمی با ابراز و احساس شدید خشم و ترس از سوی مرتکب دارد. در واقع، گرچه ممکن است واکنش مرتکب بر پایه یک معیار عینی و نوعی در برابر کنش بزه‌دیده، کافی برای «تحریک‌شدگی» وی قلمداد نگردد، ولی توسل به یک معیار

1. Sexual infidelity and Adultery.

شخصی و توجه به شرایط مرتکب، به خوبی از عهده اثبات تحریک‌شدگی وی برآید. به همین علت، قانون ۲۰۰۹ با در نظر گرفتن سن و جنسیت و به طور کلی شرایط مرتکب برای احراز تحریک‌شدگی و از دست دادن کنترل، تا اندازه‌ای به معیار شخصی توجه کرده است.

۲-۲. از دست دادن کنترل خود

شرط از دست دادن کنترل، دیگر رکن مهم دفاع قدیمی تحریک و دفاع جدید از دست دادن کنترل در انگلستان و دیگر کشورهای کامن‌لایی است، و مرتبط با آن، اتخاذ معیار نوعی و انسان متعارف است که مورد انتقادهای مهمی شد و به نظر می‌رسد به رغم اصلاحات سال ۲۰۰۹ همچنان پابرجاست (در این باره ر.ک: همین مقاله، بخش ۳). آنچه مسلم است، بر اساس دفاع از دست دادن کنترل، مرتکب تنها زمانی از مسئولیت قتل عمدی مبرا خواهد شد که اثبات شود کنترلش را از دست داده بود؛ ولی قانون ۲۰۰۹ هیچ تعریفی برای از دست دادن کنترل در بخش ۵۴(۱)(a) ارائه نکرده است. برای نمونه در پرونده مارک داوز^۱ در سال ۲۰۱۲، وقتی داوز وارد خانه‌اش شد، همسرش خانم چسل^۲ و آقای پتارد^۳ را دید که هر دو کاملاً لباس بر تن روی مبل با هم خوابیده بودند. وقتی داوز همسرش را دید که با پتارد روی مبل دراز کشیده و پاهایشان در هم پیچیده شده است، به هم ریخت. همسرش بیدار شد و گفت: «قضیه آن چیزی که تو فکر می‌کنی، نیست»؛ اما داوز با مشت به صورت پتارد کوبید و بطری کنار دستش را به سوی او پرتاب کرد. پتارد هم بطری را به سوی او پرت کرد؛ ولی داوز باز به او مشت زد که با حمله پتارد مواجه شد. داوز این بار وارد آشپزخانه شد و چاقویی برداشت که پتارد عقب‌نشینی کرد. خانم چسل بین آن‌ها رفت و داوز او را به یک طرف هل داد و درب به او خورد. پتارد دوباره با بطری به طرفش آمد، ولی داوز که ترسیده بود، گردن پتارد را گرفت و به او چاقو زد و او را کشت. داوز مدعی شد که با زدن یک ضربه چاقو به شکم مقتول، هرگز قصد قتل او و یا ایراد آسیب شدید به او را نداشته است؛ اما

1. R v Dawes.
2. Chessell.
3. Pethard.

در نهایت، او به قتل عمدی محکوم گردید. وی در دادگاه به دفاع مشروع استناد کرد و به دفاع از دست دادن کنترل متمسک نشد؛ زیرا ادله نشان می‌داد که هیچ محرک واجد شرایطی در دسترس داوز نبود و در واقع شخصاً به خشونت‌های پتارد نسبت به خودش دامن زده بود. تجدیدنظرخواهی او نیز با این استدلال‌های قاضی دادگاه تجدیدنظر رد شد: هیچ شواهد کافی وجود نداشت مبنی بر اینکه داوز کنترل خود را از دست داده باشد. او ادله‌ای ارائه نکرد که پتارد را از روی خشم و عصبانیت کشته باشد. او بیشتر شوکه شده بود تا خشمگین. هیئت منصفه دفاع مشروع او را به دلایلی رد کرد و در عین حال، به این نتیجه نرسید که اقدامات وی در نتیجه از دست دادن کنترلش بوده است (Parsons, 2015: 95).

پرونده فوق نشان می‌دهد که مفهوم از دست دادن کنترل، همچنان گنگ است. به نظر می‌رسد بر خلاف استدلال دادگاه، داوز خشمگین بود، نه شوکه شده؛ خشمی که به از دست دادن کنترل او دامن می‌زد، اما این خشم به اندازه‌ای نبود که اصلاً متوجه رفتارش نشود. گویی در قانون ۲۰۰۹، در از دست دادن کنترل حاصل از خشم، معیار و آستانه تحمل ناپذیری خیلی زیادی تعیین شده است؛ خشمی که آن قدر باید شدید باشد که عملاً قصد مرتکب (رکن روانی جرم قتل عمدی) را زائل کند. حکمی که درباره پرونده جول^۱ در سال ۲۰۱۴ صادر شد و معیاری که در این پرونده اعمال گردید، تا اندازه‌ای عدول از معیار سختگیرانه اعمال شده در پرونده داوز را نشان می‌دهد. در این پرونده اعلام شد که از دست دادن کنترل، به معنای از دست دادن توانایی اقدام مطابق با قضاوت درست یا از دست دادن قدرت استدلال عادی است (Ibid.).

مسئله بعدی در این ارتباط، معیار ارزیابی از دست دادن کنترل است. آیا ملاک از دست دادن کنترل، شخص مرتکب است (معیار شخصی) یا یک انسان متعارف (معیار نوعی)؟ در قانون ۲۰۰۹، از یکسو به سن و جنس مرتکب اشاره صریح شده است و از سوی دیگر به انسان متعارف. به نظر می‌رسد گرچه سن و جنس متغیرهای شخصی هستند، ولی معیار انسان متعارف، تردیدی در اتخاذ رویکرد نوعی باقی نمی‌گذارد.

1. R v Jewell, 2014.

در واقع، قانون صرفاً دو متغیر ذاتی همه انسان‌ها، یعنی جنسیت و سن مرتکب را مورد توجه قرار داده است. بنابراین چنانچه مرتکبی مدعی شود که حین ارتکاب جرم مست بوده و این مسئله، موجب تحریک‌شدگی بیشتر و از دست دادن زودتر کنترلش شده، موفق نخواهد شد از دفاع از دست دادن کنترل استفاده کند؛ زیرا معیار، انسان متعارف با سن و جنسیت مرتکب است، نه انسان مست. به هر حال، برگزیدن معیار نوعی در قانون ۲۰۰۹ مشکلاتی ایجاد کرده است که مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۳. معیار نوعی احراز دفاع و مسئله زنان

چه نسخه سنتی دفاع تحریک و چه نسخه جدید آن، یعنی دفاع از دست دادن کنترل، به رغم اینکه برای رفع مشکلات ناشی از استناد به دفاعیات عامی همچون دفاع مشروع تأسیس شده‌اند، در عمل با مسائلی روبه‌رو هستند و برخی مرتکبانی را که در وضعیت تحریک بزه‌دیده، او را به قتل می‌رسانند، مورد حمایت کامل و عادلانه قرار نمی‌دهند. انحصار به احساس خشم، ناگهانی بودن، شرط از دست دادن کنترل و معیار نوعی برای احراز از دست دادن کنترل، مهم‌ترین مسائلی است که دفاع تحریک قدیمی با آن مواجه بود که از برخی جهات حتی همچنان در نسخه‌های اصلاح‌شده و جدید آن، یعنی دفاع از دست دادن کنترل در انگلستان، پابرجاست. پیکان پیامدهای این مشکلات عمدتاً مرتکبان زن را نشانه می‌گیرد و زنان‌اند که در استناد به این دفاع دچار مشکل می‌شوند و در نتیجه، زیان می‌بینند.

گرچه نه دفاع تحریک و نه دفاع از دست دادن کنترل از نظر قانونی و حقوقی جنسیت‌محور نیستند و هم زنان و هم مردان را در بر می‌گیرند، اما در عمل، یکی از مشکلات عملی اصلی، سوگیری جنسیتی آن است که در نتیجه، بسیاری از زنان را از دسترسی به این دفاع محروم می‌کند. به طور مشخص، نسخه قدیمی دفاع تحریک در انگلستان، فقط احساس خشم را محرکی قابل قبول در نظر می‌گرفت و این عملاً در خدمت و به سود مردان بود که اغلب از روی عصبانیت و خشم مرتکب جرم می‌شوند؛ زیرا احساس خشم بیشتر در مردان نمایان می‌شود تا زنان. طغیان احساسات در زنان در

چنین وضعیت‌های دشواری، اغلب بر پایه احساس ترس، ناامیدی^۱ یا درماندگی^۲ غیر قابل تحمل شکل می‌گیرد، نه خشم. نتیجه عملی‌اش، بی‌بهره ماندن زنان در استفاده از دفاعیات ویژه است؛ زیرا به نظر نمی‌رسد که واکنش مرتکبی را که بر پایه احساس شدید ترس از خطر تحریک‌کننده و آزارگر، مرتکب قتل می‌شود، بتوان معلول از دست دادن ناگهانی کنترل دانست. در واقع، معمولاً فرد ترسیده بر خلاف قاتل خشمگین، در ظاهر بر خود کنترل دارد و همین مسئله باعث می‌شود که قتل ارتكابی آن‌ها، به جای اینکه معلول از دست دادن کنترل باشد، اقدامی از پیش برنامه‌ریزی شده و انتقام‌جویانه تلقی شود (Clough, 2016: 281)؛ مسئله‌ای که بخش ۵۴ قسمت ۴ قانون ۲۰۰۹، قتل با انگیزه انتقام را از شمول دفاع از دست دادن کنترل خارج کرده است.

این مسئله به ویژه در مواردی که زنان خشونت‌دیده، آزارگر خود را به قتل می‌رسانند، بیشتر نمایان می‌شود. در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، پرونده‌های زیادی از زنان یاد شده که در مرحله رسیدگی بدوی به قتل عمدی محکوم شده بودند، در مرحله تجدیدنظر مطرح شد. در بیشتر موارد، تجدیدنظرخواهی آن‌ها پذیرفته می‌شد و حکم قتل غیر عمدی، جایگزین قتل عمدی می‌گردید، ولی نه لزوماً به دلیل پذیرش دفاع تحریک؛ زیرا فاقد شرایط مقرر برای استناد به دفاع تحریک بودند. مانند پرونده اهلوالیا^۳ در سال ۱۹۹۲ که مرتکب بر اثر سال‌ها خشونت‌دیدگی شدید توسط همسرش، سرانجام او را در خواب به آتش کشید و به قتل رساند (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۵: ۱۸۹). این وضعیت منحصر به حقوق انگلستان نبوده و نیست. در کانادا، یک قاضی در گزارش خود اشاره کرد که برخی از زنانی که در حال گذراندن حبس ابد هستند، ممکن است واقعاً در مقام دفاع مشروع، دست به ارتکاب قتل زده باشند و برخی دیگر نیز به دلیل احساس پشیمانی و نه بر اساس واقعیت‌های پرونده، به جرم انتسابی اقرار کرده‌اند (Ibid.: 281). این مشکل با اصلاحات جدید در حقوق کیفری انگلستان، تا حد زیادی رفع شده و وضعیت زن کتک‌خورده‌ای که در اقدامی خلاص‌کننده و از سر استیصال

1. Hopelessness.
2. Desperation.
3. Ahluwalia, 1992.

و در ماندگی، برای حفظ جان خود مرتکب قتل خشونتگر می‌شود، بر اساس بخش ۵۵(۶)(a) و احساس ترس از خشونت شدید قابل تفسیر و انطباق است.

افزون بر این، شرایط دیگر مقرر در بند ۳ قانون قتل ۱۹۵۷ نیز مانع بهره‌مندی زنان از دفاع تحریک می‌شد؛ زیرا نه تنها احراز از دست دادن کنترل ضروری بود، بلکه معیار نوعی دفاع نیز مستلزم این بود که مرتکب باید با یک فرد معقول و متعارف سنجیده شود تا اگر یک فرد متعارف نیز در شرایطی که مرتکب دست به ارتکاب قتل زده، ممکن بود همان کار را انجام دهد، بتوان به دفاع از دست دادن کنترل استناد کرد. حال اگر مبنای ارزیابی، انسان متعارف و معیار نوعی باشد، آیا می‌توان واکنش زنی را که به واسطه خشونت‌های شدید و پیوسته همسرش، او را در خواب به قتل می‌رساند، قابل قبول و معقول دانست؟ بعید است؛ چرا که نوعاً یک فرد متعارف، زمانی که تحت خشونت آنی قرار ندارد، کنترلش را از دست نمی‌دهد و دست به ارتکاب قتل نمی‌زند، جز اینکه او نیز همانند مرتکب به مدت طولانی مورد اذیت و آزار مقتول قرار گرفته باشد و بدین‌سان بتواند به طور متعارف، احساس ترس از خشونت‌دیدگی شدید را تجربه و با پیش‌بینی آن، واکنشی پیش‌دستانه علیه خشونتگر (تحریک‌کننده) نشان دهد. بنابراین بدون درک چنین وضعیتی، اصولاً رفتار مرتکب غیر منطقی و غیر متعارف تلقی خواهد شد. حال آنکه با بررسی دقیق‌تر، این گونه به نظر نمی‌رسد و آنچه در واقع رخ می‌دهد، بسیار متفاوت است؛ زیرا احتمالاً پاسخ زن آزاردیده، واکنشی آرام به خشونت‌دیدگی‌اش خواهد بود و به جای اینکه به طور متعارف تصور شود که در فاصله بین آخرین اقدام تحریک‌آمیز قربانی و واکنش مرگبار مرتکب، فرصتی برای آرام شدن و فروکش کردن احساسات دردناک باشد، ممکن است زمان طغیان احساساتی چون ترس و خشم و استیصال و ناامیدی باشد و قتلی رخ دهد (ibid.: 283; Clough, 2010)؛ دقیقاً همان واقعیتی که در بخش ۵۵(۶)(a) قانون ۲۰۰۹ پیش‌بینی شده و قتل در چنین وضعیتی، مشمول استفاده از دفاع از دست دادن کنترل قرار گرفته است. بر همین اساس، در انگلستان به موجب قانون ۲۰۰۹، اولاً شرط ناگهانی بودن حذف شد؛ ثانیاً احساس ترس از خشونت شدید به احساس خشم شدید افزوده شد و ثالثاً برای احراز از دست دادن کنترل، متغیر سن و جنس تحریک‌شونده در کنار معیار نوعی قرار گرفت

تا معیار نوعی کمی تعدیل گردد و مهم‌تر آنکه واژه «شرایط»^۱ مرتکب جایگزین واژه «ویژگی‌ها»^۲ شد؛ به این معنا که همه شرایطی که فرد را به سمت طغیان احساسات شدید و ارتکاب قتل هدایت می‌کند، در نظر گرفته می‌شود. بخش ۵۴(۱)(c) با الزام هیئت منصفه به در نظر گرفتن شرایط متهم، توجه را از ویژگی‌های مرتکب و تمایل برای تحلیل روان‌شناختی یا پزشکی او که اغلب به دنبال رویکرد ویژگی متهم می‌آید، به سمت شرایط او می‌برد. با وجود این، برخی حقوق‌دانان بر این باورند که رکن مرکزی دفاع جدید این قانون، یعنی از دست دادن کنترل، همچنان برجسته است و موجب ناسازگاری وضعیت مرتکبان زن با این دفاع می‌شود؛ برای مثال به باور سوزان ادواردز،^۳ حتی با شمول احساس ترس به عنوان محرک واجد شرایط، تا زمانی که در قانون (بخش ۵۵ قسمت ۴) «بسیار شدید بودن» شرط لازم برای محرک از دست دادن کنترل باشد و همین‌طور تا زمانی که «احساس موجه شدیداً مورد ظلم واقع شدن» قرار است بر اساس دلایل و معیارهای نوعی مورد قضاوت قرار گیرد، مشکلات همچنان ادامه خواهد داشت. مشکلات دیگری نیز از این الزام ناشی می‌شود که میزان و ظرفیت کنترل بر خود که به نام‌های تحمل و مدارا بیان می‌شود و از متهم انتظار می‌رود، باید بر اساس دلایل و معیارهای نوعی تعیین گردد. به طور مشخص، زن کتک‌خورده و آزاردیده‌ای که با انتخاب دفاع تحت بخش ۵۵(۳) (ترس از خشونت شدید) یا بخش ۵۵(۴)(a) و (b) قانون، یا ترکیبی از هر دو روبه‌روست، مجبور است تا هیئت منصفه را نسبت به توجیه‌پذیر بودن احساس شدیداً مورد ظلم بودن خود قانع کند. مشکل این خواهد بود که زن آزاردیده تحت بخش ۵۵(۴)، شرایط خود را وخیم بداند و احساس موجه شدیداً مورد ظلم بودن را نیز داشته باشد، اما آخرین رفتار تحریک‌آمیز مقتولی که برای مثال در حالت خواب و نه اعمال خشونت کشته می‌شود، در حد شدیدی نباشد. از این گذشته، وقتی بین آخرین رفتار مقتول و قتل، فاصله زمانی وجود داشته باشد، ممکن است هیئت منصفه بر اساس ارزیابی نوعی خود، با نظر متهم که قتل به دلیل از دست دادن کنترل

1. Circumstances.
2. Characteristic of a defendant.
3. Susan Edwards.

موجه است، موافق نباشد. گرچه ممکن است دفاع زنان کتک خورده با مفهوم ترس از خشونت شدید مندرج در بخش ۵۵(۳) مؤثرتر عمل کند، اما احساس ترس نیز مانند احساس خشم، در صورتی موجب پذیرش دفاع می شود که خشونت شدیدی وجود داشته باشد. این امر عاملی محدودکننده است و احتمال استنادی موفقیت آمیز به دفاع از دست دادن کنترل بر اساس احساس ترس را کم می کند. بنابراین شاید لازم باشد که دفاع از دست دادن کنترل را در راستای هر دو قسمت ۳ و ۴ بخش ۵۵ در نظر گرفت و تفسیر کرد و قضات و هیئت منصفه به این درک برسند که واکنش یک زن آزرده به خشونت آزارگرش لزوماً تابع شدت آخرین عمل خشونت بار مقتول نیست، بلکه ارزیابی خطر خشونت دیدگی برای او بر پایه تجربه از خشونت های مکرر قبلی و انتظارش از میزان خشونت قریب الوقوع خشونتگر است (Edwards, 2010).

برخی کشورها برای کم کردن هر چه بیشتر مشکلات در این زمینه، دفاع مستقلى را برای زنانی که در اثر تحریک بزه دیده، او را می کشند، پیش بینی کرده اند؛ برای مثال، در ایالت کوینزلند استرالیا به موجب قانون ۳۰۴B مصوب ۲۰۰۸ که از ۲۰۱۰ اجرایی شده، برای قربانیان خشونت خانگی شدید که عمداً آزارگر خود را با این باور معقول که کشتن او برای حفظ جانشان ضروری است، به قتل می رسانند، دفاع نسبی ویژه پیش بینی شده است. اگر این دفاع موفقیت آمیز باشد، مرتکب به جای قتل عمدی که کیفرش حبس ابد اجباری است، به قتل غیر عمدی محکوم خواهد شد. در این صورت، قاضی در تعیین کیفر آزادی عمل خواهد داشت (Edgely & Marchetti, 2011: 126).

به رغم مشکلات یادشده، به نظر می رسد در مجموع، همه تحولات انجام گرفته و تمامی تلاش های صورت گرفته برای هر چه بیشتر پاسخگو کردن حقوق کیفری برای در نظر گرفتن همه جوانب قتل های ناشی از غلبه احساسات شدید و از دست دادن کنترل خود، نتایج مفید و مشکل گشایی به همراه داشته اند. شاید علت اینکه با وجود وضع قوانین جدید، همچنان برخی ابهامات و مسائل باقی است، بیشتر به ماهیت و طبع ارتکاب قتل در چنین وضعیت هایی برمی گردد تا ضعف قوانین؛ زیرا هر پرونده ای متفاوت از پرونده دیگر است و ناگزیر، تفسیر دادگاه ها که در عمل، با جزئیات و واقعیات هر پرونده در ارتباط مستقیم اند، راهگشاتر از وضع قوانین مفصل است.

۴. دفاع از دست دادن کنترل در گفتمان تقنینی و قضایی ایران

مطالعه مقررات عمومی قانون مجازات اسلامی نشان می‌دهد که گفتمان تقنینی حاکم بر نظام عدالت کیفری ایران در خصوص توجه به ضرورت برخورد های افتراقی با مرتکبانی که بر اثر تحریک بزه دیده مشخصاً مرتکب قتل وی شده‌اند، امکان دسترسی به هدف مزبور را فراهم نمی‌کند و بند پ ماده ۳۸ قانون نیز اساساً با محدود نمودن قلمرو موضوعی تخفیف تنها به جرایم مستوجب تعزیر، سالبه به انتفای موضوع می‌شود.

۴.۱. نادیده انگاشتن دفاع از دست دادن کنترل

از نظر پیشینه تقنینی، در قانون مجازات عمومی سال ۱۳۵۲ به شرایط ذهنی مرتکب، دست کم در قالب اختلالات روانی غیر از جنون، توجه شده و با رسمیت بخشی به «اختلال نسبی» قوه تمیز یا اراده در برابر «اختلال تام»، به نوعی مسئولیت نسبی مرتکب پذیرفته شده بود. این تفکیک در قانون راجع به مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱ و نیز قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ دیده نشد و قانون گذار در ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ تنها به وضعیت جنون توجه کرد و آن دسته از اختلالات روانی را که موجب سلب کامل اراده یا قوه تمیز و ادراک باشند، مانع مسئولیت مرتکب دانست. بدین سان در حال حاضر از نظر قانونی، ارزیابی مرتکب فقط در دو سر طیف جنون کامل (فقدان کامل اراده و شعور) و سلامت کامل امکان پذیر می‌باشد. در نتیجه، به طور کلی وضعیت های غیر عادی دیگری که اخلاص نسبی در اراده و ادراک ایجاد کنند، تأثیری در مسئولیت کیفری مرتکبان ندارند.

همچنین از نظر تقنینی و بر پایه قوانین جزایی کنونی ایران، با مرتکبی که در نتیجه غلبه احساسات شدیدی مانند خشم، ترس یا درماندگی ناشی از رفتار تحریک آمیز بزه دیده، در وضعیتی که به صورت نسبی (و نه کلی) کنترلی بر اراده و تسلطی بر ذهن خویش ندارد، مرتکب قتل بزه دیده ای که عامل تحریک مرتکب است می‌گردد، همانند یک انسان مختار و با اراده آزاد برخورد می‌شود و دقیقاً پرسش آن است که آیا می‌توان از نظر منطقی و عدالت و نیز ضرورت انطباق قواعد شرعی و فقهی با قواعد عقلی، اهلیت و تقصیر تام جزایی را برای چنین فردی متصور بود؟ ناگزیر سطره رویکرد قانون گذار

بر گفتمان قضایی نیز اغلب راه را بر تفسیر علمی از وضعیت مرتکبانی که در شرایط فوران خشم یا ترس ناشی از رفتار و گفتار بزه دیده، اقدام به قتل وی می کنند، بسته است. در پرونده‌ای (دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۴۰۰۸۹۷، قابل دستیابی در سامانه ملی آرای قضایی)، مرتکب پس از فحاشی و کتک کاری توسط مقتول، با وی درگیر شده و در شرایطی که تعداد ضربات وارده را به یاد نمی آورد، با ضربات متعدد چاقو او را به قتل می‌رساند. محتویات پرونده نشان می‌دهد که مرتکب پس از این عمل متواری نمی‌شود، بلکه با رها کردن آلت قتاله در محل، مقتول را جهت مداوا به بیمارستان منتقل می‌کند. در این پرونده، محرک خشم ناگهانی و موقتی ناشی از رفتارهای تحریک‌آمیز و آزارگرانه مقتول، موجب می‌شود که مرتکب بلافاصله اقدام به قتل تحریک‌کننده کند. یعنی نه تنها این پرونده با شرایط دفاع جدید از دست دادن کنترل در انگلستان منطبق است، بلکه همان مؤلفه‌های دفاع سنتی تحریک‌شدگی نیز در این پرونده به روشنی پیداست: از بین رفتن ناگهانی و موقتی کنترل مرتکب بر اثر خشم شدید ناشی از رفتار تحریک‌کننده، بدون فرصتی برای آرام شدن.^۱ در اظهارات مرتکب نیز خشم شدید وی بر اثر رفتارهای تحریک‌آمیز و غیر قابل تحمل مقتول چنین بیان شده است:

«به من تلفن زد و فحاشی کرد. گفت کجایی؟ گفتم سر کوجه... هستم. آمد آنجا، مرا کتک زد. من به علت ناراحتی عصبی که دارم، نتوانستم خودم را کنترل کنم... با چاقویی که مادرم داده بود آن را تیز کنم... چشم‌هایم را بستم و دیگر نفهمیدم چه شد. چشم‌هایم را باز کردم، دیدم که... به روی زمین افتاده، او را بلند کردم و با پسرعمه‌اش... به بیمارستان بردم».

مرتکب در جای دیگر می‌گوید:

«متأسفانه به علت ناراحتی اعصابی که دکترها می‌گویند دارم، با... برادرش درگیری لفظی داشتم و او رفت به الف [مقتول] گفت. الف هم می‌دانست که مریضم و تازه از بیمارستان روانی آمدم. حتی برای دیدنم به بیمارستان آمد. ولی الف نرسیده، شروع

۱. بدیهی است انطباق واقعیت‌های عینی پرونده با شروط دفاع تحریک‌شدگی در عالم نظر، به هیچ روی به معنای پذیرش قطعی این دفاع در صورت طرح در دادگاه و نافی ضرورت احراز موضوعی آن در دادگاه نیست.

به زدن من کرد... یک ضربه چاقو به پهلو وی زد، را یادم هست. ولی نمی‌دانم دقیقاً چند ضربه چاقو زدم».

گذشته از شروط مشخص دفاع تحریک‌شدگی، دفاع از دست دادن کنترل و نیز اظهارات مرتکب، وی بنا به گواهی پزشکی قانونی و اظهارات وکیل پرونده نیز مبتلا به اختلال شخصیتی مرزی بوده است. یعنی حتی اگر هر رفتار و گفتار آزاردهنده‌ای را از سوی بزه‌دیده، کافی برای تحریک مرتکب ندانیم، مطابق با ملاک‌های راهنمای تشخیصی و آماری بیماری‌های روانی (DSM-IV-TR)، یکی از نشانه‌های بارز اختلال شخصیتی مرزی، بی‌ثباتی هیجانی، واکنش‌پذیری آشکار خُلق مانند تحریک‌پذیری، اضطراب شدید و حمله‌ای، نامتناسب و شدید بودن خشم یا دشواری در تسلط بر خشم شدید (تندخو شدن‌های پیاپی، خشمگین بودن دائمی و نزاع‌های مکرر) است (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۱۴۰۰). بر پایه مطالعه وضعیت مبتلایان به این اختلال، به نظر می‌رسد آنان تقریباً همیشه در بحران باشند. چرخش‌های سریع خُلق در این بیماران، نزاع‌طلبی ناگهانی در آنان را افزایش می‌دهد و مهم‌تر آنکه اگر نسبت به دوستان صمیمی خود احساس سرخوردگی کنند، خشم بسیار زیادی ابراز می‌کنند؛ همانند آنچه از متهم این پرونده پس از رفتارهای تحریک‌آمیز (فحاشی و کتک کاری) دوست صمیمی‌اش سر می‌زند. از این رو، به نظر می‌رسد بتوان رفتار مقتول را در تحریک و طغیان خشم مرتکب مؤثر دانست.

با این همه، دادگاه رسیدگی‌کننده با این استدلال که ابتلا به اختلال شخصیت مرزی، تأثیری بر مسئولیت کیفری مرتکب ندارد، «صحت عقل و شعور و اختیار متهم در اقدام به درگیری و ایراد جرح با چاقو نسبت به مقتول» را محرز می‌داند؛ آن هم در شرایطی که مراد از تحریک‌شدگی یا از دست دادن کنترل، شرایطی نیست که مرتکب به طور کامل قادر به تشخیص، شناخت و تصمیم‌گیری نباشد و نتیجه عمل خود را نداند و درست به همین علت است که آن را دفاع نسبی در برابر دفاعیات کاملی چون دفاع مشروع می‌خوانند. ولی قانون‌گذار با سکوت در برابر چنین وضعیت‌های روانی بینایی، دسترسی به عدالت را برای این قبیل بزهکاران دشوارتر نموده است.

در پرونده‌ای دیگر (دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۸۸۰۰۴۲۰، قابل دستیابی در سامانه ملی آرای

قضایی) نیز که متهم، مدعی روابط ناسالم میان مقتول و کارگرش و همچنین سابقه اختلاف و درگیری فیزیکی قبلی با مقتول به همین سبب می‌باشد، رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مقتول و تبعاً شور و هیجان ناگهانی متهم ناشی از تحریک‌شدگی شدید به روشنی پیداست و دیوان عالی کشور نیز در اظهارنظری، تقصیر و تحریک از سوی بزه‌دیده را پذیرفته است. اهمیت این پرونده صرف‌نظر از نتیجه نهایی آن، از آن روست که به خوبی نشان می‌دهد چگونه با سکوت قانون در پیش‌بینی دفاعیات نسبی چون از دست دادن کنترل و در فرضی که دفاع مشروع به علت عدم تناسب حمله با دفاع، در دادگاه پذیرفته نشود، ممکن است فقدان این شرط تناسب، عملاً مساوی با قتل عمد تلقی شود.

یکی از شاهدان ماجرا، عامل محرک خشم مرتکب را چنین بیان می‌کند:

«من با ع [مقتول] روی چمن نشسته بودیم که یک دفعه م [متهم] و آن دیگری که سوار موتورسیکلت بود به میدان... نزدیک شدند که ع، م را صدا زد و م سریع از موتور پیاده شد. من به ع گفتم ول کن. ع تسمه شلوارش را بیرون آورد و من جلوی ع را خواستم بگیرم که ع من را کنار زد و بدو بدو به سمت م رفت و تسمه را زد به م و م هم چاقوی به شکم ع زد و فرار کرد».

شاهد دیگری هم می‌گوید:

«وقتی نزدیک میدان... رسیدیم، صدایی آمد و گفتم: هوی بیا. نگاه برگرداندم، دیدم جوانی با یک نفر دیگر، داخل مثلی قبل از میدان... نشسته، اما توجهی نکردیم و به حرکت ادامه دادیم. ناگهان م از ترک موتور من پرید پایین و به ما گفت: شما بروید. ما به حرکت ادامه دادیم».

مرتکب خود در این باره می‌گوید:

«من دور فلکه... می‌گشتم با دوستانم که ع را دیدم. داشتیم می‌رفتیم که مشاهده نمودم ع و یک نفر دیگر در مثلی میدان... نشسته بودند که من و او همدیگر را دیدیم. به من گفت: وایستا [بایست]. من هم کنار خیابان ایستادم و از موتورسیکلت پیاده شدم که او هم بلافاصله کمر بند شلوارش را باز کرد و به سمت من دوید. من هم چاقو را درآوردم تا دیگر جلوتر نیاید که به من نزدیک شد و با کمر بند به گردن من کوبید و چاقو هم در دست راست من بود... رفیق او سعی می‌کرد جلوی ع را

بگیرد. او دست‌بردار نبود. خواست کمر بند دومی را به من بزنند. در حالی که چاقو دستم بود، او را هل دادم عقب که در همین لحظه، چاقو داخل شکمش رفت... من هم دیدم چاقو پر از خون است، ترسیدم و رفتم... من نمی‌خواستم او را بکشم».

در گزارش پزشکی قانونی نیز آثار کمر بند روی گردن متهم ملاحظه شده است. هرچند دادگاه بدوی با بیان اینکه: «اقدام متهم در مقابل عمل مقتول (زدن ضربه با کمر بند به ناحیه گردن متهم)، دفاع مشروع و متناسبی محسوب نمی‌گردد»، گویی اصل دفاع را هرچند نامتناسب، محرز می‌داند و با بیان اینکه «هرچند قتل عمدی را با سبق تصمیم قبلی به نحوی که با بند الف ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی انطباق یابد»، محرز نمی‌داند، ولی در نهایت حکم به قصاص متهم می‌دهد. با دفاع وکیل تسخیری مبنی بر آغاز درگیری از سوی مقتول، فقدان قصد مرتکب بر قتل و شدت عصبانیت و عدم اراده و اختیار ناشی از ضربه وارده از سوی مقتول به سر و گردن وی، پرونده در دیوان عالی کشور طرح می‌شود. قضات دیوان با عنایت به اینکه آغازگر دعوا و محرک خشم مرتکب، خود مقتول بوده است و با اعتقاد به دفاعی بودن اقدام مرتکب حتی با وجود تجاوز از حد تناسب، قصاص را منتفی و پرونده را به همان شعبه ارجاع می‌دهند:

«با توجه به اظهارات شاهدان مآقع... که همراه مقتول بوده، ع با دیدن متهم او را صدا کرده و بلافاصله کمر بند خود را باز کرده و با شتاب به سوی نامبرده رفته و با کمر بند او را مورد ضرب و جرح قرار داده است و متهم هم متقابلاً از چاقو استفاده کرده است که این امر مشعر به در مقام دفاع بودن او دارد و دادگاه محترم هم که در رأی خود تصریح دارد: «اقدام متهم در مقابل عمل مقتول [زدن ضربه با کمر بند به ناحیه گردن متهم] دفاع مشروع و متناسبی محسوب نمی‌گردد.» ظاهراً اصل دفاع را قبول دارد ولی نامتناسب می‌داند و از این جهت، رأی دادگاه به نظر اجمال و ابهام دارد که با توجه به مقررات تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، در صورتی که نفس دفاع صدق کند، لکن از مراتب آن تجاوز شود، قصاص منتفی است، ایجاب می‌کرده است که ادعای دفاع متهم کاملاً بررسی تا اصل دفاع و یا تناسب آن نفیاً و یا اثباتاً روشن و سپس رأی مقتضی صادر می‌شد».

به نظر می‌رسد با توجه به تبصره ۲ ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی، بتوان چنین نتیجه گرفت که چه بسا قانون‌گذار گرچه ناخواسته و به صورت ضمنی، ماهیت دفاعیات

نسبی چون تحریک‌شدگی یا از دست دادن کنترل را پذیرفته است؛ زیرا عدم رعایت تناسب در دفاع به صراحت موجبی برای تحمل مسئولیت کیفری تام قتل عمدی و تعیین حکم قصاص برای مرتکب نیست، بلکه اشاره به وضعیتی میان مسئولیت کامل و معافیت کامل دارد.

۲-۴. توجه به دفاع از دست دادن کنترل در آرای هیئت عمومی دیوان عالی

با وجود آراء یادشده و به رغم عدم پیش‌بینی دفاعیات نسبی در قوانین مجازات اسلامی، مشروح مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور که منتهی به صدور چندین رأی وحدت رویه اصراری شده است، گاه دلالت بر اتخاذ رویکردی متفاوت دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان توجه قضات عالی‌رتبه دیوان عالی به قتل در وضعیت تحریک‌شدگی و از دست دادن کنترل را به روشنی دید. در این آرای وحدت رویه، قضات دیوان از یکسو با مرتکبانی مواجه بودند که مرتکب قتل عمدی شده و شرایط استفاده از دفاعیات تامی مانند دفاع مشروع را نداشتند و از سویی دیگر، وضعیت قتل ارتكابی آن‌ها متفاوت از قاتلان عادی بود و دلایلی وجود داشت که دلالت می‌کرد رفتارهای مقتول باعث شده بود تا آن‌ها تحمل و کنترل خود را از دست داده و دست به ارتکاب قتل بزنند. حال آنکه روشن است از نظر قانونی، امکانی برای کاهش مسئولیت در قتل عمدی برای قضات وجود ندارد. از همین رو، مطالعه مذاکرات این آراء نشان می‌دهد که قضات تلاش کرده‌اند تا با درک ماهیت واقعی ارتکاب قتل در وضعیت تحریک‌شدگی و از دست دادن متعارف کنترل، تفسیرهایی ارائه دهند که گرچه انطباق دقیقی با دفاع از دست دادن کنترل ندارد، سرانجامش تبدیل قتل عمدی موجب قصاص به قتل غیر عمدی (شبه عمدی) و رهایی مرتکب از قصاص باشد.

برای نمونه حسب رأی وحدت رویه شماره ۱۳۸۱/۹/۵-۱۳ (اصراری)، جرم ارتكابی مردی که دوست صمیمی‌اش را پس از (شروع به) تجاوز جنسی به همسرش به قتل رساند، با استناد به تبصره ۲ ماده ۲۹۵ سابق (بند ب ماده ۲۹۱ کنونی^۱)، یعنی قتل با

۱. به موجب بند ب ماده ۲۹۱، قتل با اعتقاد اشتباه به مهدورالدم بودن بزه‌دیده، از مصادیق جهل/اشتباه موضوعی محسوب شده و نوع قتل از عمدی به شبه عمدی تغییر و تقلیل می‌یابد.

اعتقاد به مهدورالدم بودن بزه‌دیده، به جای قتل عمدی، به قتل شبه عمدی تغییر یافت. در این پرونده، قاتل مدتی پس از اقدام به تجاوزِ مقتول نسبت به همسرش، او را که برای محاکمه به دادگستری آورده بودند، با چاقویی که در لباسش پنهان کرده بود، به قتل رساند. مرتکب که در دادگاه بدوی محکوم به قصاص نفس شده بود، در مرحله فرجام‌خواهی، به وضعیت او و دفاعش مبنی بر اینکه: «با اینکه به قانون مراجعه کرده و شکایت نمودم، ولی نتوانستم [تجاوز به ناموسم را] تحمل کنم، شخصاً اقدام به قتل او کردم»، توجه شد (مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۵: ۲۷۸/۸). نظر برخی از قضات هیئت عمومی این بود که قتل ارتكابی با توجه به گذشت زمان و برنامه‌ریزی مرتکب، انتقام‌جویی بوده است نه اعتقاد به مهدورالدم بودن و دیگر احساسات. این عضو این گونه استدلال می‌کند:

«آیا می‌توانیم بگوییم اعتقاد او به مهدورالدم بودن مقتول، اعتقاد صحیحی است؟ یا [برعکس] احساسات او تحریک شده و بیش از اندازه لازم از خود غیرت و حمیت می‌خواهد نشان دهد و عصبانیت و غضب و تمایلات تحریک‌شده خود را می‌خواهد این گونه ارضا نماید؟» (همان: ۲۸۲).

با وجود این، هیئت عمومی در نهایت بر خلاف دیدگاه مزبور چنین استدلال می‌کند: «با توجه به محتویات پرونده، عمل ناجوانمردانه و نامشروع غلامرضاً [مقتول]... و اثراتی که عمل او در اراده و تفکر متهم گذاشته، موجب شده است که متهم به انگیزه دفاع از ناموس، خود را مجاز به قتل متجاوز به ناموس خویش بداند... لذا طبق تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی در این قبیل موارد، قتل از نوع شبیه عمد بوده و قاتل مستوجب پرداخت دیه است...» (همان: ۲۸۷).

ملاحظه می‌شود که هیئت عمومی دقیقاً در رأی وحدت رویه خود به تأثیر رفتار ناموجه و تحریک‌آمیز مقتول بر قاتل (اقدام به تجاوز جنسی به همسر مرتکب) توجه کرده و با اینکه قتل ارتكابی حتی شرایط دفاع از دست دادن کنترل را نیز ندارد، فراتر از آن عمل کرده و قتل را با استناد به ماده قانونی در دسترس، از عمدی به غیر عمدی تقلیل می‌دهد تا عملاً تفاوتی بین ارتكاب قتل در شرایط مختلف گذاشته باشد.

در رأی وحدت رویه دیگری به شماره ۴-۲۹-۲/۱۳۸۳ هیئت عمومی دیوان با

در نظر گرفتن احساسات و هیجانات ناشی از رفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده و از دست دادن کنترل مرتکب، قتل عمدی را با همان استنادات رأی پیش گفته، به شبهه عمدی تغییر داد و قصاص را منتفی کرد. در این پرونده، برادر مقتول که شاهد کشته شدن برادرش توسط مقتول بوده، او را ابتدا با چاقو و پس از فرار، با تفنگ به قتل می‌رساند و دادگاه بدوی حکم به قصاص می‌دهد. یکی از اعضای هیئت عمومی بر پایه طغیان احساسات مرتکب، او را مستحق قصاص ندانسته و استدلال می‌کند:

«چون برادر ایشان [مرتکب] جلوی چشمش کشته شده، تحت تأثیر احساسات و عواطف و هیجانات روحی، مرتکب این کار شده، فلذا عمل انتسابی می‌تواند از مصادیق تبصره ۲ ماده ۲۹۵ (بند ب ماده ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲) باشد (مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۶: ۶۴/۱۰).

عضوی دیگر بر خلاف این دیدگاه بر این باور است:

«طرح مسائلی از قبیل تأثیر و هیجان روحی ناشی از قتل برادر و توجیه قتل تحت این عناوین صحیح نیست و تجویز این امر موجب بروز هرج و مرج در جامعه می‌شود» (همان: ۶۶).

نظریه دادستان کل کشور در این پرونده جالب توجه است. ایشان با در نظر گرفتن هیجانات قاتل و خروج از حالت عادی، او را مستحق قصاص نمی‌داند:

«متهم پرونده که حاضر در صحنه و ناظر کشته شدن برادر بوده، طبعاً از حالت عادی و عقلانیت خارج و مبادرت به انتقام‌جویی کرده، هرچند نامبرده به لحاظ موازین شرعی و قانونی، ولی دم و صاحب حق قصاص نبوده، اما برادر وقتی شاهد قتل برادر [ش] باشد، عرفاً خود را ذی‌حق می‌داند» (همان: ۷۰).

هیئت عمومی با پذیرفتن همین دیدگاه، با این استدلال قتل را شبهه عمدی در نظر می‌گیرد:

«... با عنایت به اظهارات حاجی [مرتکب]... در جلسات دادرسی که پس از مشاهده کشته شدن برادرش توسط عبدالخدر [مقتول] به تعقیب قاتل پرداخته و بعد از لحظاتی، او را از ناحیه سر مورد هدف قرار داده و به قتل رسانده است و کشتن قاتل برادرش را به فرمان الهی، حق خود می‌دانسته و با این تصور و تحت تأثیر هیجانات حاصله، به کشتن قاتل برادرش اقدام... بنا بر جهات مذکور، قصاص از

متهم ساقط می‌باشد» (همان: ۷۱-۷۲).

این آراء دلالت آشکاری دارد که اگر قانون، وضعیت‌های بینابین را نادیده انگاشته است، قضات در عمل نتوانسته‌اند ندیده بگیرند و گهگاه با استدلال‌ها و روش‌های مختلف، عملاً همانند نظام‌های حقوقی‌ای که دفاعیات تحریک و از دست دادن کنترل را پیش‌بینی کرده‌اند، با استناد به دفاع جهل/اشتباه موضوعی مفاد بند ب ماده ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، مسئولیت کیفری مرتکبان قتل عمدی را کاهش داده‌اند.

باید توجه داشت که گاه اختلال روانی مرتکب و نه جنون او، وقتی با رفتارهای تحریک‌آمیز مقتول همراه می‌شود، وضعیت دشواری ایجاد می‌کند که عدم توجه به آن شاید نتیجه عادلانه‌ای نداشته باشد. برای نمونه در پرونده‌ای (دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۰۷۸۸، قابل دستیابی در سامانه ملی آرای قضایی) مشاهده می‌شود که پزشکی قانونی اختلال روانی متهم را با علائم جنون محرز نمی‌داند که مفهوم مخالف آن، یعنی چه‌بسا اختلال روانی غیر از جنون محرز بوده و مرتکب مبتلا به بیماری روانی دیگری جز جنون بوده که در عصبانیت او به دلیل توهین‌های همسرش به وی، سپس مصرف ۴۰ تا ۵۰ قرص آرام‌بخش از سوی متهم، آنگاه خودزنی و در نهایت قتل همسر بی‌تأثیر نبوده باشد. در واقع، ارتباط بحث با دفاع از دست دادن کنترل این است که چنانچه فردی بدون اینکه مجنون محسوب شود، به یکی از اختلالات روانی مبتلا باشد و در اثر رفتارها و گفتارهای تحریک‌آمیز بزه‌دیده، کنترلش را از دست داده و او را بکشد. از یکسو از نظر قانونی، دفاعیات تامی مانند جنون در دسترس او نخواهند بود و از سوی دیگر، مسئولیت تام او نیز شاید چندان عادلانه به نظر نرسد. در مشروح مذاکرات رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور (اصراری) به شماره ۱۳-۱۳۸۰/۸/۲۹، این مسئله قابل برداشت است. در این پرونده، زنی (همسر دوم مقتول) پس از اینکه از تصمیم قطعی شوهرش برای طلاق دادن مطمئن می‌شود، در خواب او را با کلنگ به قتل می‌رساند. او می‌گوید:

«حدود سه مرتبه بلند شدم و تصمیم به کشتن وی گرفتم، فشار خونم بالا آمد و دفعه سوم کلنگ را که در اتاق بود، برداشتم و... حدود چهل روز قبل با دست به بینی من

زد و استخوان بینی‌ام شکست و چند مشت هم به سر من زده بود و به همین خاطر می‌خواستم دست او را قطع کنم...» (مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۸۴: ۲۸۸/۷).

گرچه پزشکی قانونی، او را مبتلا به بیماری اسکیزوفرنی و مجنون تشخیص داد و سوابق ابتلا و بستری او به خاطر بیماری اسکیزوفرنی نیز مسلم بود، در نهایت دادگاه با استعلام‌های بیشتر و تنها به خاطر عدم محرز دانستن جنون مرتکب حین ارتکاب جرم، او را به قصاص محکوم نمود که هیئت عمومی نیز همین حکم را تأیید کرد. این رأی کمی سختگیرانه به نظر می‌رسد؛ زیرا دو واقعیت عمومی نیز همین حکم را خیلی کم‌رنگ کرد: نخست، سابقه قطعی جنون مرتکب، و دوم، تأیید جنون او توسط پزشکی قانونی، هرچند که بعداً توسط کمیسیون پزشکی نفی و با تردید مواجه شد.

پیش‌بینی دفاعیاتی مانند مسئولیت کاهش‌یافته در بخش دوم قانون قتل مصوب ۱۹۵۷ انگلستان و جدیدتر از آن، دفاع ارتکاب قتل تحت تأثیر اختلالات شدید ذهنی یا عاطفی^۱ در ماده ۳-۲۱۰ قانون جزای الگوی ایالات متحده (آقای‌نیا و محمودی‌جانکی، ۱۴۰۰: ۱۷۵)، در راستای دیدن چنین مرتکبانی است که نه مجنون‌اند تا از دفاع جنون استفاده کنند و نه از وضعیت روانی مناسبی برخوردارند. بنابراین با در نظر گرفتن وضعیت روانی و عاطفی نامساعد مرتکبان، هر دو دفاع فوق به عنوان دفاع نسبی ویژه قتل عمدی، قتل را از عمدی به غیر عمدی کاهش می‌دهد.

در هر صورت، این قبیل پرونده‌ها بخش مهمی از حجم پرونده‌های قتل را به خود اختصاص می‌دهند. بدیهی است که اشاره به این موارد، به هیچ روی به معنای دفاع از متهم یا توجیه رفتار مجرمانه وی و یا حتی قبول هر رفتاری برای طغیان خشم و ایجاد احساس ترس در مرتکب نیست؛ بلکه بر این مهم تأکید دارد که اگر دفاعیات نسبی از جمله دفاع از دست دادن کنترل و حتی همان دفاع سنتی تحریک در گفتمان تقنینی ایران به رسمیت شناخته می‌شد، چه بسا سرنوشت دیگری بر محور عدل و انصاف در انتظار این قبیل مرتکبان بود.

1. Extreme Mental and Emotional Disturbance (EMED).

نتیجه گیری

دفاع از دست دادن کنترل، گرچه در حقوق کیفری ایران، به طور مشخص و مستقل جنبه تقنینی به خود نگرفته، به عنوان یک دفاع نسبی و جزئی، به تازگی البته در چهره جدید، وارد قوانین جزایی کشورهای با نظام حقوقی کامن لایه شده است. کاربرد این دفاع تنها نسبت به اتهام قتل قابل استناد است و بدون اینکه مسئولیت کیفری مرتکب را منتفی سازد، قتل عمدی را به قتل غیر عمدی تبدیل ساخته و به نوعی مسئولیت مرتکب را کاهش می‌دهد که از همین روی، دفاع کاملی محسوب نمی‌شود. این دفاع نوآورانه در واقع در پاسخ به مشکلاتی بود که در دفاع تحریک وجود داشت. اینکه چرا چنین تغییر تقنینی شکل گرفت و این دگرگونی قانون‌گذاری کیفری، چقدر مؤثر بوده و با چه مسائل حقوقی روبه‌روست، مسئله بسیار مهمی است. در حقوق کیفری ایران، گرچه بند پ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی، رفتار و گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده را از جهات تخفیف در مجازات‌های تعزیری اعلام کرده، هنوز توجهی دقیق و جامع به مسئولیت کیفری مرتکبان قتل در وضعیت طغیان احساسات شدید ناشی از تحریک بزه‌دیده نداشته است؛ چرا که از یکسو در قوانین جزایی، تفصیل و تبیینی از ارتکاب جرم در وضعیت طغیان احساسات شدید ناشی از تحریک‌شدگی و از دست دادن کنترل ارائه نشده و از سوی دیگر، ماده ۳۸ نیز افزون بر انحصار به جرایم تعزیری، تنها جهتی برای تخفیف اختیاری مجازات محسوب می‌شود، نه دفاعی ویژه برای کاهش مسئولیت کیفری. به همین علت در قانون، ارکان و شرایطی برای آن بیان نشده است؛ حال آنکه دفاعیات مبتنی بر احساسات شدید ناشی از تحریک بزه‌دیده، مبتنی بر شرایط مشخص و مهمی همچون محرک‌های واجد شرایط، متعارف بودن و از دست دادن کنترل است. به نظر می‌رسد حکم ماده ۶۳۰ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی، گرچه از نظر آثار حقوقی با دفاع از دست دادن کنترل متفاوت است و بر خلاف آن که دفاعی نسبی است، مرتکب را از هر گونه مسئولیت و مجازاتی معاف می‌کند، از نظر ماهیتی بسیار به قتل ناشی از تحریک‌شدگی نزدیک بوده و در واقع، به خیانت جنسی زوجه به عنوان یکی از محرک‌های قابل قبول دفاع از دست دادن کنترل توجه کرده است.

ایده این مقاله آن است که قاتلانِ تحریک‌شده‌ای که به طور متعارف کنترلشان را از دست می‌دهند و تحریک‌کننده را می‌کشند، از نظر اخلاقی، قابلیت سرزنش کمتری دارند؛ زیرا قابل درک است که در برخی شرایط، افراد چنان تحت تأثیر احساسات شدید قرار می‌گیرند که اغلب افراد عادی در همان وضعیت دشوار، به طور مشابه کنترل خود را از دست می‌دهند. برای استفاده از دفاع از دست دادن کنترل، لازم است که محرکی قابل قبول وجود داشته باشد و لازم است که کنترل بر خود، از دست رفته باشد. اما چه تعیین مفهوم و معیارهای اثباتی دقیق محرک‌های قابل قبول و چه از دست دادن کنترل، با سختی همراه بوده است؛ به ویژه که در قانون عدالت و کارآگاهان پزشکی قتل ۲۰۰۹ انگلستان، شرط ناگهانی بودن نیز ضروری پنداشته نشده است. قانون فوق، توضیح چندانی در این رابطه نداده و این رویه قضایی است که عهده‌دار تفسیر و تطبیق قتل‌های رخ داده و ادعاهای مرتکبان برای استفاده از دفاع از دست دادن کنترل می‌باشد. پیش از قانون سال ۲۰۰۹، ترس محرکی قابل قبول برای استفاده از دفاع تحریک نبود که همین مسئله، انتقاد حقوق‌دانان را در پی داشت که چرا احساس خشم می‌تواند جرم ارتكابی فرد تحریک‌شده علیه تحریک‌کننده را توجیه کند، ولی سایر احساسات مشابه مانند احساس ترس، فاقد این ویژگی بوده و مرتکبی که به واسطه احساس ترس از قربانی، او را به قتل می‌رساند، به مجازات قتل عمدی محکوم می‌شود.

حتی درک معاصر از دفاع سنتی تحریک نیز رکن از دست دادن کنترل خود را سنگ بنای این دفاع نسبی می‌داند. قضات در بررسی اینکه آیا اتهام قتل عمدی به قتل غیر عمدی قابل تقلیل است یا نه، بر این رکن تکیه می‌کنند تا مشخص سازند که آیا متهم پس از برانگیختگی شدید احساسی، کنترل خود را از دست داده بوده و آیا یک فرد معقول و متعارف نیز احتمالاً کنترل خود را در شرایط مشابه از دست می‌داد؟ اما برای تصمیم‌گیری قضایی، مشکل این است که مشخص نیست در چه سطحی از برانگیختگی ناشی از احساس ترس و خشم و... آستانه خویشتن‌داری و تحمل فرد فرو می‌ریزد و کنترلش بر خود، از دست‌رفته محسوب می‌شود. به هر حال، شرط است که باید ادله‌ای وجود داشته باشد که اثبات کند فردی با جنسیت و سن متهم، با درجه متعارف و عادی تحمل و خویشتن‌داری و در شرایط متهم، ممکن است در همان

شرایط، همان واکنش یا واکنشی مشابه با متهم (معیار نوعی) را نشان دهد. قاضی باید قانع شود که ادله کافی برای طرح هر یک از دو رکن وجود محرک واجد شرایط و از دست دادن کنترل وجود داشته است. در این صورت، بر عهده دادستان است که هیئت منصفه را متقاعد کند که یک یا چند مورد از شرایط فوق وجود نداشته است.

در مجموع، حقوق کیفری به این اجماع رسیده است که وقتی فردی بر اثر رفتارهای آزاردهنده بزه دیده به شدت برانگیخته شده و به نحوی قابل درک و متعارف کنترلش را از دست می‌دهد و او را می‌کشد، سزاوار ارفاق و تخفیف است. به نظر می‌رسد بخش زیادی از ابهامات حقوقی و عملی موجود و شرایط گاه سخت استناد به این دفاع، به ماهیت دفاع از دست دادن کنترل برمی‌گردد؛ زیرا مرز باریکی بین ارتکاب قتل در وضعیت از دست دادن کنترل موجه با وضعیت‌هایی مانند انتقام خصوصی وجود دارد و حقوق کیفری بیم آن دارد که نکند با پیامدهای ناخواسته‌ای مواجه گردد. شاید به همین علت است که عمداً تصمیم‌گیری درباره بسیاری از جزئیات را به قضات و اعضای هیئت منصفه واگذار کرده تا آن‌ها با در نظر گرفتن همه واقعیت‌های پرونده که چه‌بسا از پرونده‌ای به پرونده دیگر منحصر به فرد باشد، اتخاذ تصمیم کنند. همچنان که گرچه در حقوق کیفری ایران برای ارتکاب قتل در وضعیت تحریک‌شدگی و از دست دادن کنترل، جز شرایط استثنایی ماده ۶۳۰، به طور مشخص دفاعی پیش‌بینی نشده است، در عمل مشروح مذاکرات برخی آرای وحدت رویهٔ اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور نشان داد که گاه گفتمان قضایی، خلأ موجود در گفتمان تقنینی را تا اندازه‌ای جبران و تلاش کرده است تا با تفسیرهای کم و بیش موسعی مانند پذیرش دفاع قتل به اعتقاد مهدورالدم بودن مقتول (موضوع اشتباه موضوعی مندرج در بند ب ماده ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰)، مسئولیت مرتکب را از قتل عمدی به غیر عمدی (شبه عمدی) تقلیل دهد تا او به جای کیفر قصاص، به دیه و تعزیر محکوم شود؛ شبیه آنچه در دفاعیات از دست دادن کنترل و تحریک اتفاق می‌افتد.

کتاب‌شناسی

۱. آقای‌نیا، حسین، *جرایم علیه اشخاص (جنایات)*، چاپ هجدهم، تهران، میزان، ۱۳۹۹ ش.
۲. آقای‌نیا، حسین، و فیروز محمودی جانکی (مترجمان)، *قانون جزای نمونه ایالات متحده آمریکا و یادداشت‌های توضیحی*، تهران، میزان، ۱۴۰۰ ش.
۳. اردبیلی، محمدعلی، *حقوق جزای عمومی*، چاپ بیست و چهارم، تهران، میزان، ۱۴۰۰ ش.
۴. انجمن روان‌پزشکی آمریکا، *راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی؛ DSM-5*، ترجمه فرزین رضاعی و همکاران، چاپ هشتم، تهران، ارجمند، ۱۴۰۰ ش.
۵. برجس، آن‌ولبرت و دیگران، *بزه‌دیده‌شناسی؛ نظریه‌ها و کاربردها*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران، میزان، ۱۳۹۵ ش.
۶. پاک‌نهاد، امیر، «عذر تحریک؛ مبانی و آثار، مطالعه‌ای در حقوق ایران و انگلستان»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۴، بهار ۱۳۸۵ ش.
۷. پوربافرانی، حسن، و محمدجواد حیدریان دولت‌آبادی، «قتل ناشی از تحریک بزه‌دیده در الگواره حقوق کیفری ایران»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۴۱، بهار ۱۳۹۹ ش.
۸. جوان‌جعفری، عبدالرضا، و فرهاد شاهیده، «رفتار و گفتار تحریک‌آمیز بزه‌دیده در قوانین و مقررات کیفری و رویه قضایی ایران»، *دوفصلنامه آموزه‌های حقوق کیفری*، سال دهم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۲ ش.
۹. حبیب‌زاده، محمدجعفر، و سپیده میرمجیدی، «دفاع مشروع در پروتو سندرم زنان کتک‌خورده»، *نشریه فقه و حقوق اسلامی*، سال دوم، شماره ۴، بهار و تابستان ۱۳۹۱ ش. (الف)
۱۰. حبیب‌زاده، محمدجعفر، و سپیده میرمجیدی هسّجین، «مطالعه تطبیقی مسئولیت کاهش‌یافته در حقوق کیفری ایران و انگلستان: مفهوم، مبناها و جلوه‌ها»، *فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی*، سال شانزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۱ ش. (ب)
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد، «بزه‌دیده‌شناسی»، در: *دانشنامه سیاستگذاری حقوقی*، به کوشش لعیا جنیدی و امیرحسین نیازپور، تهران، معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۹۹ ش.
۱۲. رحمدل، منصور، «بررسی ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی از نظرگاه سیاست جنایی و جرم‌شناسی»، در: *زن و حقوق کیفری؛ مجموعه مقالات همایش بین‌المللی زن و حقوق کیفری*، زیر نظر نسرين مهرا، تهران، سلسیل، ۱۳۸۴ ش. صص ۱۸۲-۱۵۹
۱۳. رحیمی‌نژاد، اسمعیل، «بازتاب آموزه‌های بزه‌دیده‌شناسی علمی در سیاست جنایی تقنینی ایران»، *فصلنامه حقوق اسلامی*، سال پانزدهم، شماره ۵۹، زمستان ۱۳۹۷ ش.
۱۴. سامانه ملی آرای قضایی، به نشانی <https://ara.jri.ac.ir>.
۱۵. سبزواری‌نژاد، حجت، *حقوق جزای عمومی*، چاپ دوم، تهران، جنگل، ۱۳۹۵ ش.
۱۶. سلیمی، صادق، *چکیده حقوق جزای عمومی*، تهران، تهران صدا، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. شاهیده، فرهاد، *بزه‌دیده‌شناسی؛ نقش بزه‌دیده در ارتکاب جرم و تعیین کیفر*، تهران، مجد، ۱۳۹۳ ش.
۱۸. شیری، عباس، «بزه‌دیده‌شناسی»، در: *دانشنامه بزه‌دیده‌شناسی و پیشگیری از جرم*، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، ترجمه گروهی از اساتید حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تهران، میزان، ۱۳۹۳ ش.
۱۹. صادقی، محمدهادی، *جرایم علیه اشخاص (صدمات جسمانی)*، چاپ بیست و دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۹ ش.
۲۰. صمدی، اشرف، «ماده ۱۷۹ قانون مجازات ایران و مقایسه آن با شق ۲ از ماده ۳۲۴ قانون مجازات

- فرانسه»، *مجله کانون وکلا*، شماره ۷۸، ۱۳۴۰ ش.
۲۱. غلامی، علی، *قتل در فرارش*، تهران، میزان، ۱۳۹۶ ش.
۲۲. فرضی‌پور، حسین، مهرداد رایجیان اصلی، و شهرداد دارابی، «بزه‌دیدگی جنسی در پرتو نظریه شتاب‌دهندگی بزه‌دیده: با نمونه‌پژوهی برخی از پرونده‌های جرایم جنسی»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، سال بیستم، شماره ۴۶، شهریور ۱۴۰۰ ش.
۲۳. لقیو، واین آر.، *سببیت، قتل و صدمات بدنی در نظام کیفری ایالات متحده آمریکا*، ترجمه حسین آقایی‌نیا، چاپ چهارم، تهران، میزان، ۱۳۹۷ ش.
۲۴. *مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور*، ج ۱۰، تهران، اداره وحدت رویه دیوان عالی کشور، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. *مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور*، ج ۷، چاپ دوم، تهران، اداره وحدت رویه دیوان عالی کشور، ۱۳۸۴ ش.
۲۶. *مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور*، ج ۸، چاپ دوم، تهران، اداره وحدت رویه دیوان عالی کشور، ۱۳۸۵ ش.
۲۷. میرمحمدصادقی، حسین، *تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی* (ترجمه و توضیح بخشی از کتاب درک حقوق کیفری پروفیسور کلارکسون)، چاپ دوم، تهران، جنگل، ۱۳۹۵ ش.
۲۸. نجفی، محمدحسن بن باقر، *جواهرالکلام*، ترجمه اکبر نایب‌زاده، تهران، خرسندی، ۱۳۹۲ ش.
29. Buchhandler-Raphael, Michal, "Loss of Self-Control, Dual-Process Theories, and Provocation", *Fordham Law Review*, Vol. 88(5):1815-1874, 2020.
30. Clough, Amanda, "Battered Women: Loss of Control and Lost Opportunities", *Journal of International and Comparative Law*, Vol. 3(2):279-316, 2016.
31. Id., "Loss of Self-control as a Defence: The Key to Replacing Provocation", *Journal of Criminal Law*, Vol. 74(2):118-126, 2010.
32. Coroners and Justice Act 2009, at: <<https://www.legislation.gov.uk>>.
33. Edgely, Michelle & Elena Marchetti, "Women Who Kill Their Abusers: How Queensland's New Abusive Domestic Relationships Defence Continues to Ignore Reality", *13 Flinders Law Journal* 125: 125-176. 2011.
34. Edwards, Susan S.M., "Anger and Fear as Justifiable Preludes for Loss of Self-Control", *The Journal of Criminal Law*, Vol. 74(3):223-241, 2010.
35. Id., "Recognising the Role of the Emotion of Fear in Offences and Defences", *The Journal of Criminal Law*, Vol. 83(6):450-472, 2019.
36. Elliott, Catherine & Frances Quinn, *Criminal Law*, 10th Ed., Pearson, 2014.
37. Holton, Richard & Stephen Shute, *Oxford Journal of Legal Studies*, Vol. 27(1):49-73, 2007.
38. Litton, Paul J., "Is Psychological Research on Self-Control Relevant to Criminal Law?", *Ohio State Journal of Criminal Law*, Vol. 11(2):725-749, 2014.
39. Parsons, Simon, "The Loss of Control Defence-Fit for Purpose", *Journal of Criminal Law*, Vol. 79(2):94-101. 2015.